



شوروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

تمدن ایرانی؛ فرهنگ ساز، جهان شمول

گفت و گو با حامد وارث درباره
ابعاد فرهنگی سند چشم انداز
بیست ساله

علی عبد

کنترل ما خارج است. ادراک‌ها، نگرش‌ها، تحولات بین‌المللی و داخلی از کنترل ما خارج هستند. اگر ما بخواهیم بر طبیعت حکومت کنیم، باید عوامل اثرگذار بر آن و عوامل تاثیرپذیر از آن را بپذیریم. بخش خصوصی، دولتی و NGOها هر کدام طبیعت خاص خود را دارند. اگر خواستیم بر آن بخش‌ها حاکم شویم، باید آن‌ها را خوب بشناسیم. در هر جامعه، افراد چشم‌اندازهای فردی خودشان را دارند. وقتی در مدارس موضوع انشایی مطرح می‌شود که: «می‌خواهید در آینده چه کاره شوید؟» این بیان‌گر چشم‌انداز فردی ماست. نظام آموزشی این شرایط را برای ما فراهم می‌کند تا خواسته‌های مان را بر زبان آوریم. شاید بتوانیم چشم‌اندازی را که در دوران جوانی برای خود ترسیم کرده‌ایم، در روزگار میان‌سالی اصلاح و تعقیب کنیم. چشم‌انداز فردی ما شامل انتخاب رشته تحصیلی، شغل، سبک زندگی و ازدواج ماست. حال باید دید که این آرزوها چه قدر در چارچوب ارزش‌های فرهنگی و عرف جامعه قرار دارند و چه قدر دست‌یافتنی هستند. بدیهی است همه افراد به دنبال تحقق چشم‌اندازهای فردی خود هستند. این نکته صحیح است که همه ما به‌عنوان ایرانی و علاقه‌مند به نظام می‌خواهیم در رسیدن به اهداف سند چشم‌انداز نظام که یک برنامه توسعه ملی است، مشارکت داشته باشیم؛ ولی محیط و شرایط به گونه‌ای باید شکل گیرد که چشم‌انداز بیست‌ساله نظام به تحقق چشم‌اندازهای فردی یاری رساند و آن‌ها را دست‌یافتنی کند.

در زمینه اقتصادی هم چشم‌انداز خاصی وجود دارد. اگر در مسیر کسب منافع اقتصادی و پویایی تجاری به هر دلیل در ایران مانعی وجود داشته باشد، فرد سرمایه‌گذار دل‌سرد می‌شود و این چشم‌انداز را در خارج از مرزهای ایران جست‌وجو می‌کند. این جاست که ما با پدیده‌ای به نام خروج سرمایه از کشور مواجه خواهیم شد.

ما در مقوله چشم‌اندازهای فردی با پدیده فرار مغزها روبه‌رو هستیم. برای همین منظور باید در سازمان‌های دولتی دستورهایی صادر شود که چشم‌انداز بیست‌ساله نظام در دستور کار آن ادارات و سازمان‌ها قرار بگیرد و ماموریت‌های خودشان را در پرتو چشم‌انداز نظام ترسیم کنند و به انجام برسانند.

سرشت سازمان‌های دولتی به‌نحوی است که آن‌ها ناگزیر به اجرای ماموریت‌ها و دستورات سیاسی هستند. اما باید توجه داشت که از شرکت‌های وابسته به بخش خصوصی نمی‌توان انتظار داشت که به‌شکل دستوری اهداف چشم‌انداز نظام را محقق کنند.

پس در همه حال نیاز به یک همبستگی ارگانیک احساس می‌شود که بتوانیم با جنبه‌های مختلف سند چشم‌انداز بیست‌ساله هم‌سو شویم و این خود نیاز به یک ساختار قانونی شفاف و تعریف‌شده دارد تا بتوانیم با یک هم‌سوئی فراگیر در جریان کل کشور، به اهداف سند چشم‌انداز دست یابیم.



کشور ایران به تعبیری متشکل از اقوام گوناگون است. با توجه به بافت اجتماعی کشور ما و موقعیت جغرافیایی و تنوع آب‌وهوایی و آیین‌های سنتی در آن، آیا می‌توان محتوایی متناسب با این وضعیت متکثر در سند چشم‌انداز تبیین کرد؟

مهم‌ترین نکته در بحث محتوای فرهنگی سند چشم‌انداز این است که می‌خواهیم برای جامعه پیچیده‌ای مثل ایران، چشم‌انداز و دورنمایی را ترسیم کنیم. می‌توان تعاملات و متغیرات را به گونه‌ای کنترل کرد که در مسیر حرکت سند چشم‌انداز قرار بگیریم. برای همین منظور دیدگاه‌های متفاوتی را می‌توان قائل برشمرد که به بررسی و تحلیل آن‌ها خواهیم پرداخت.

اجرای مفاد این سند در بستر جغرافیایی و فرهنگی ایران، موضوع مهمی است. آیا به نظر شما توان اجرا کردن محتویات آن را در سطوح مختلف جامعه داریم یا خیر؟

وقتی می‌خواهیم یک چشم‌انداز ملی را ترسیم کنیم باید بدانیم که جامعه دنیا میزها و پویایی‌های خاص خود را دارد که از



بهترین کار این است که کمترین مداخلات را اعمال کنیم و اجازه دهیم که جامعه به صورت یک پدیده خودسازمان، هر جا که می‌خواهد برود. این همان نگاه لیبرالی به اداره امور عمومی و اجتماعی است. به نظر شما اگر بخواهیم نگاه لیبرالی را در جامعه اجرا کنیم، ادامه این عمل کرد به هرج و مرج منتهی نخواهد شد؟

چرا؛ ولی مساله را به گونه‌ای دیگر بررسی می‌کنیم تا دریابیم که نیاز به این چشم‌انداز از کجا آمده است و در اصل چه شد که به تنظیم سند چشم‌انداز پرداختیم؟ آیا این یک ضرورت تاریخی بود؟

در ۱۵۰ سال اخیر، حتی قبل از انقلاب مشروطه، ما یک مرحله نوشتن را طی کرده‌ایم. نوشدنی که به معنای غربی شدن بود. جامعه در آن زمان احساس می‌کرد که به نوسازی و الگوپذیری از غرب برای توسعه و پیشرفت نیاز دارد. تضادهایی که در روزگار مشروطه حادث شد، ناشی از همین برداشت بود. الگوی غربی، سیاست و اقتصاد را بهترین و مطلوب‌ترین راه‌کار می‌دانست.

این الگوها وارد ایران شد و در دوران پهلوی، به خصوص در زمان پهلوی دوم خیلی شدت گرفت. آرمان در دوران پهلوی دوم این بود که ایران به یک کشور غربی با استانداردهای جهانی تبدیل شود. بعد از آن، با پدیده انقلاب روبه‌رو می‌شویم. چون این پیشرفت و توسعه غربی با خصلت‌های اعتقادی ما در تضاد بود و این تضاد از زمان مشروطه نیز وجود داشت، باعث شد تا در انقلاب به نوعی به سنت‌های خودمان بازگشت کنیم. نوعی بازگشت به خویشتن و مبتنی بر مقابله با غرب.

این بازگشت هر چند ثمربخش بود، ولی همراه خود بخش‌هایی از آداب و رسومات مبتنی بر مدرنیسم پهلوی را نیز در زندگی ما آشکار کرد و متعاقب آن‌ها، تضادهای جدیدی هم به‌وجود آمد. هم چنین به‌دنبال این دگرگونی، زیاده‌روی‌ها و کم‌روی‌ها و افراط‌ها و تفریط‌هایی در بخش‌های مختلف اجتماع پدیدار شد که این موارد نیز مشکلات خاص خودش را در جامعه به‌وجود آورد.

پویایی جوامعی مثل ایران بر اساس توافق‌های اجتماعی شکل می‌گیرد و تضادها می‌توانند بستری باشند برای ایجاد یک توافق. چشم‌انداز بیست ساله باید به گونه‌ای بتواند نیازهای همه گروه‌های اجتماعی را در بر بگیرد.

بله، همه طیف‌ها باید علائق خود را در این چشم‌انداز ببینند. بنابراین در عمل کرد سند چشم‌انداز، ساختار قانونی و ساختار اجتماعی هر دو مهم هستند. باید فرصت‌های برابری ایجاد شود تا افراد بتوانند بر اساس آن ساختار قانونی، به منافع یا علائق‌شان دست یابند. چون جامعه ما به لحاظ تاریخی یک جامعه توسعه‌نیافته است، همبستگی‌های ما نیز مکانیکی بوده است. بنابراین تحت عنوان وحدت باید افراد و گروه‌ها در وهله اول از علائق خود بگذرند تا به آن وحدت مورد نظر دست پیدا کنیم. ولی در جوامع توسعه‌یافته، نوعی همبستگی ارگانیک در میان دیده می‌شود و نیازی نیست که فردی از علائق و چشم‌اندازهای شخصی خود چشم‌پوشی کند. ما در جامعه‌مان باید چشم‌اندازهای فردی را با چشم‌اندازهای اجتماعی هم‌سو کنیم تا این همبستگی ارگانیک حاصل شود.

فردگرایی و جمع‌گرایی ما هیچ شباهتی با مکتب‌های غربی ندارد. شاید جامعه‌شناسی غرب به اصول و قواعدی رسیده و همان را در میان احاد اجتماعش نهادینه کرده باشد؛ ولی در کشور ما وضع این‌گونه نیست. ما به نوعی دارای فردیت‌های توسعه‌نیافته هستیم. نظر شما در این خصوص چیست؟

اصولاً با مفاهیمی که از غرب می‌گیریم نمی‌توانیم راجع به ایران و جامعه ایرانی بیندیشیم. از همین‌رو قادر به ارائه راه حل هم نیستیم. در ادبیات غرب، تدوین چشم‌انداز را به‌عنوان یک سیاست‌گذاری عمومی می‌بینند، یا مبتنی بر فلسفه لیبرالیستی، در سیاست‌گذاری قائل به این هستند که متغیرها وقتی زیادند، دیگر نمی‌توان از یک چشم‌انداز سخنی به میان آورد. به همین دلیل ما نیز نمی‌توانیم این متغیرها را در بررسی و تحلیل‌های اجتماعی به حساب آوریم.

بازخوانی تاریخی انقلاب اسلامی حاکی از آن است که ما آرمان‌هایی داشته‌ایم که نه تنها توسعه غربی را به‌عنوان پیشرفت قلمداد نمی‌کرد، بلکه آن را نوعی انحطاط می‌دانست. مدرنیسم وارد جامعه ایرانی شده بود. پس از انقلاب و در دوران دفاع مقدس، اذهان مردم معطوف به اداره جنگ بود. در واقع پس از جنگ بود که برنامه‌های توسعه کشور را آغاز کردیم. این توسعه، از نوعی بود که در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی به‌طور عمده غرب را الگوی مطلوب می‌دانست و ادامه همان روندهای قبلی بود. شاید این سوال مطرح شود که «پس چرا انقلاب کردیم؟»

انقلاب یک صبغه فرهنگی داشت؛ اما باید قبول کنیم که در این عرصه موفق نبوده‌ایم. بعد از انقلاب فرهنگی و بازگشایی دانشگاه‌ها، تغییری بنیادین و جوهری در دانشگاه‌ها صورت نگرفت. به‌جز یک وقفه یا یک کنترل که صرفاً به حذف برخی از تفکرات دانشگاهی منجر شد، ما با تاسیس و تولید معرفت اصیل روبه‌رو نبودیم. با پیش‌رفتن برنامه‌های توسعه پس از خاتمه جنگ، این تضادها تشدید شد. قضاوت عمومی مبتنی بر این بود که ما انقلاب نکردیم که روند مدرنیسم و نوسازی را دنبال کنیم.

ما چیز دیگری می‌خواستیم که غایت آن در اندیشه‌های دینی‌مان هم هست. ما در اندیشه‌های دینی به دنبال وضعیت مطلوب می‌گردیم و در جست‌وجوی شرایط دل‌خواه هستیم.

شاید سند چشم‌انداز، این نیاز را به‌وجود آورد که ما باید دورنمایی برای آینده خود ترسیم کنیم تا مشخص شود که برنامه توسعه در مدت‌زمان مشخصی، چه مسیری را طی خواهد کرد.

در ابتدا، سند چشم‌انداز با حاکمیت دیدگاه‌های اقتصادی نوشته شد. اکثر افرادی که در حوزه اقتصادی به فعالیت می‌پردازند، بالطبع شاخص‌های اقتصادی توسعه در غرب را جهان‌شمول می‌دانند. مثل این نظریه که وقتی درآمد سرانه یک جامعه بالا برود، حقوق و دستمزدها افزایش پیدا کند و بهداشت عمومی ارتقا یابد، جامعه، جامعه‌ای توسعه‌یافته تلقی می‌شود. سلامت، بهداشت، آموزش و درآمد سرانه با آن‌که فاکتورهای اقتصادی غرب محسوب می‌شوند، اما امروزه به‌منزله شاخص‌های جهانی به‌شمار می‌آیند و ما می‌توانیم بر مبنای آن‌ها جامعه و نظام خود را راه‌بری کنیم و با میزبانی‌های دقیق بفهمیم که چقدر به این شاخص‌ها نزدیک شده‌ایم.

برخی انتظار داشتند وقوع انقلاب، ایران را به سوی مدرنیته و تجدد هدایت کند. اما انقلاب اسلامی دیدگاه فرهنگی جدیدی را مطرح کرد. به هر حال سند چشم‌انداز معیاری است برای رسیدن به یک الگوی درازمدت. این ویژگی در برنامه‌ریزی‌های غربی دیده می‌شود. آیا در این سند، ایران توانسته است سر خط‌های جدیدی مطابق با فرهنگ و اعتقادات خود خلق کند؟

معتمد سند چشم‌انداز را باید از دیدگاه مقام معظم رهبری مشاهده کرد. وقتی این دیدگاه را درک می‌کنیم که سخن‌رانی معظم‌له را در دانشگاه سمنان خطاب به نخبگان حوزه و دانشگاه که در سال ۸۵ ایراد شد کاملاً بفهمیم. از طرف دیگر، برداشت‌های چندگانه‌ای از سند چشم‌انداز قابل تصور است. سند در یک نگاه کلی، خواهان جامعه و کشوری است با جایگاه اول اقتصادی در منطقه. در واقع، برتری اقتصادی در منطقه یک هدف است و چون آرمان دور از دسترسی نیست، قابل تحقق خواهد بود. حتی بعضی‌ها اعتقاد دارند که ما زودتر از بیست سال به این آرمان‌ها خواهیم رسید.

البته اکنون هم در بعضی از بخش‌ها در جایگاه نخست منطقه قرار داریم. اما اگر بخواهیم لایه‌های عمیق‌تر سند چشم‌انداز بیست‌ساله را درک کنیم با مضامین دیگری از چشم‌انداز روبه‌رو خواهیم شد و آن این است که می‌خواهیم جامعه ایران به یک جامعه توسعه‌یافته متناسب با مقتضیات فرهنگی و اجتماعی خود تبدیل شود. رسیدن

به این هدف در زمان بیست سال کار ساده‌ای نیست. انجام این کار به‌خودی خود چندین برنامه بیست‌ساله را می‌طلبد.

این اظهار که ما کشوری توسعه‌یافته هستیم، ادعایی مشروط بر مقتضیات جامعه و مبتنی بر فرهنگ، تاریخ و شرایط اجتماعی و متکی بر هدایت اسلامی و انقلابی است. با این ادعا دو برداشت می‌توان حاصل کرد:

یکی برداشت سطحی، از این نظر که می‌خواهیم توسعه پیدا کنیم؛ آن هم با الگوهای غربی که البته نیم‌نگاهی هم به حفظ هویت خود داریم و برداشت عمیق‌تر این که می‌خواهیم از دل هویت خود، الگوی قابل‌تعمیمی از توسعه ارایه کنیم.

به نظر من این توسعه‌یافتگی، متکی بر همان مبانی توسعه در غرب است. تجربه‌ای که از قبل برای ما صورت‌بندی شده است. سخنان شما برداشت متفاوت‌تری از توسعه‌یافتگی به‌دست می‌دهد. با این همه مهم آن است که از دل هویت خودمان الگویی برای توسعه خلق کنیم.

در این زمینه دو نوع تفسیر می‌توان ارائه داد. یکی این که به توسعه‌یافتگی، مانند آن چه که در غرب وجود دارد، برسیم؛ ولی در عین حال درصد باشیم که اعتقادات تاریخی، فرهنگی و اجتماعی خود را نیز حفظ کنیم و دیگر این که توسعه غربی در وجوه سیاسی اجتماعی، و اقتصادی را به‌منزله پیشرفت ندانیم. بلکه انحطاط تلقی کنیم.

می‌خواهیم با بازگشت به خویش‌تن و تمرکز بر شناخت و هویت تاریخی، فرهنگی و اجتماعی و اتکا بر هویت خویش الگوی توسعه ایرانی-اسلامی را پی‌افکنیم. من این نوع توسعه‌یافتگی را می‌پذیرم.

در ساختار چنین توسعه‌ای، هویت و فرهنگ مبناست و با این‌ها می‌خواهیم بنایی به نام توسعه بسازیم که با توسعه‌ای که در غرب است و در دنیا نیز شناخته شده است، متفاوت باشد. این که امکان دستیابی به چنین هدفی وجود دارد یا خیر و ضرورت‌ها چیست، بحث‌های دیگری را می‌طلبد.

اگر سند چشم‌انداز بیست‌ساله را از منظر مقام معظم رهبری ببینیم، متوجه می‌شویم که ایشان به‌عنوان عالی‌ترین مقام کشور، الگوی سند را یک الگوی ایرانی-اسلامی می‌دانند. ایشان در دانشگاه سمنان طی سخنانی بر نوشتن، و حفظ اصالت‌ها و ریشه‌ها و کاربرد نسخه اصیل پیشرفت در این حرکت تاکید کردند. وقتی این سخنان را در کنار کارهای انجام‌شده قرار می‌دهیم، احساس می‌کنیم که سند دغدغه‌های معظم‌له در مورد اجرای مفاد سند چشم‌انداز در جامعه و کشور هنوز به‌درستی درک نشده است.

سند چشم‌انداز مبانی تازه‌ای را عنوان می‌کند و به همین دلیل هم خود مقام معظم رهبری مفاد آن را مدام توضیح می‌دهند. چرا دچار این خطای تفسیری یا به نوعی تنوع تفسیری شده‌ایم؟

تصور من این است که هر کس می‌تواند بر اساس چارچوب‌های ادراکی و علائق خودش این سند را تفسیر کند. باید این متن را در بستر تاریخی، انقلابی و اسلامی و آرمان‌های اصیل انقلاب بررسی و نظاره کنیم. باید با نگاهی تحلیلی تحقیق کنیم که چرا مثلا در بستر تاریخی به این سند و متن آن دست یافته‌ایم. نخست باید این‌ها را در زمینه و بستر فرمایش‌های مقام معظم رهبری درک کنیم. آن وقت است که متن سند درک خواهد شد. من قایل به یک تفسیر هستم و معتقدم بقیه تفسیرها، سوء تفسیر هستند.

سند چشم‌انداز می‌تواند جنبشی ایجاد کند که به سروسامان گرفتن جامعه مدد برساند؛ ولی این رخداد در بدو امر با مشکلات زیادی روبه‌رو شده است. هنوز مدت زیادی از شروع برنامه‌های سند چشم‌انداز نگذشته است که بتوانیم نتایج آن را ارزیابی کنیم. شما پیشرفت‌های مفاد سند چشم‌انداز را در این مدت چگونه می‌بینید؟

بازخوانی تاریخی انقلاب اسلامی حاکی از آن است که ما آرمان‌هایی داشته‌ایم که نه تنها توسعه غربی را به‌عنوان پیشرفت قلمداد نمی‌کرد، بلکه آن را نوعی انحطاط می‌دانست

اقتصاددانان امروز در غرب
اعتقاد دارند برای توسعه یافتگی
اگر نهاد خانواده را تضعیف
کنید، کار درستی انجام داده‌اید

در مورد تبیین سند چشم‌انداز، بحث‌های زیادی در مجمع تشخیص مصلحت نظام صورت گرفته و مشخص شده است که منظور از تبیین، صرفاً به معنای تبلیغ و اطلاع‌رسانی نیست. نظر من این نیست که تعدادی برنامه تلویزیونی در خصوص سند چشم‌انداز ساخته شود؛ هر چند این اقدامات می‌تواند در مقابل سوء تفسیرها مفید واقع شود. این که آن روح حاکم بر سند چشم‌انداز بیست‌ساله جمهوری اسلامی، زمینه‌های توسعه‌یافتگی را متناسب با مقتضیات تاریخی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و متکی بر هویت اسلامی و ملی ما آشکار می‌کند. بقیه مؤلفه‌های سند که دستیابی به جایگاه نخست در خصوص سلامت، بهداشت، امنیت و غیره را در سطح منطقه در نظر دارد، باید تحت تفسیر و تأثیرات این روح باشد و تعریف شود. در غیر این صورت، در سند چشم‌انداز به تضادهایی برخوردیم خورد. مثالی می‌زنم. روزی در جلسهای که استادی از دانشگاه هاروارد هم در آن حضور داشت، وی گفت: وقتی من سند چشم‌انداز را می‌بینم فکر می‌کنم چگونه می‌توان توسعه یافته بود و نهاد خانواده را هم حفظ کرد. اقتصاددانان امروز در غرب اعتقاد دارند برای توسعه‌یافتگی اگر نهاد خانواده را تضعیف کنید، کار درستی انجام داده‌اید. به این دلیل که افرادی که زندگی موقتی دارند، اغلب موفق ترند و کارایی بالاتری از خود نشان می‌دهند. در غرب، همه چیز در پرتو کارایی بیش‌تر تفسیر می‌شود. پس چگونه می‌توان هم نهاد خانواده را حفظ کرد و هم به توسعه‌یافتگی رسید؟

اگر توسعه‌یافتگی را متناسب با مقتضیات تاریخی، فرهنگی و اجتماعی، در رأس سند قرار بدهیم و همه عناصر سند را در ذیل آن تفسیر کنیم، مشکل رفع خواهد شد.

ما می‌خواهیم الگوی خاصی ایجاد کنیم که در آن الگو، تحکیم نهاد خانواده یکی از مؤلفه‌های اصلی است. البته این ادعا تا در مرحله حرف است خیلی آسان به نظر می‌آید، ولی چون کار بزرگ و تجربه‌ی نوینی است، نباید انجام آن را ساده بگیریم و فرض کنیم که رسیدن به الگوی ایرانی-اسلامی به راحتی میسر است. به نظر من سند چشم‌انداز بدون یک الگوی توسعه ایرانی-اسلامی معنادار نیست. اولین دغدغه ما این است که چنین الگویی چگونه باید ارایه شود و یکی از چالش‌ها در شکل‌گیری این الگو این است که در یک دوره کوتاه مدت امکان‌پذیر نخواهد بود. نوع کار در حیطه بحث‌های حوزوی و دانشگاهی است و دولت هم به تنهایی نمی‌تواند متولی آن باشد.

وضعیت مشارکت نخبگان حوزه و دانشگاه در پیشبرد سند چشم‌انداز بیست‌ساله چگونه است؟ الگویی که شما مطرح می‌کنید هنوز ایجاد نشده است. شاید این الگو برخاسته از یک احساس باشد تا یک ضرورت. معیارهای ما در اجرایی کردن مفاد سند چشم‌انداز چه چیزهایی می‌تواند باشد؟

من در این کار تناقضی نمی‌بینم. مقام معظم رهبری بر تدوین و اجرای سند اشراف کامل دارند. فقدان جنبه‌های دینی سند می‌تواند برنامه‌های توسعه کوتاه‌مدت را به سمت و سویی هدایت کند که اصلاً هدف اصلی ما نیست. نکته دیگر این که ما باید یک الگوی توسعه‌یافتگی داشته باشیم که با اقتضات تاریخی، فرهنگی و اجتماعی‌مان متناسب باشد. پس می‌تواند زمینه‌های مطالعات مربوط به حوزه‌های ایران، ایران‌شناسی، اسلام‌شناسی و بازگشت به خویش‌ن را برای ما فراهم کند. دیگر این که اگر به سخنان مقام معظم رهبری در دانشگاه سمنان توجه داشته باشیم، درمی‌یابیم که خطاب ایشان به نخبگان حوزه و دانشگاه است. معظم‌له در همان سخنان تأکید فرمودند که خطاب سخنان من دولت‌ها و حکومت‌ها نیستند، چون این کار اصلاً در قید و قواره حکومت نیست.

ما به الگویی از توسعه نیاز داریم. بنابراین موضع‌مان نسبت به توسعه در غرب شامل چند دیدگاه است. دیگر این که بپذیریم مدل توسعه غربی اساساً منجر به انحطاط و نه پیشرفت بشریت خواهد بود و باید این الگو را مطرود بدانیم.

نخستین موضع، ما را به غرب‌زدگی و دومین موضع، ما را به یک غرب‌ستیزی غیر هوشمندانه و غیر ضروری می‌رساند. چیزی که ما نیاز داریم نه غرب‌زدگی است و نه غرب‌ستیزی؛ بلکه غرب‌شناسی است. باید این پدیده را با تمام اجزاء و محصولاتش بشناسیم تا بتوانیم آن را نقد کنیم. یعنی باید یک شناخت‌سنجی انتقادی از آن داشته باشیم؛ مضاف بر این که خودمان را هم بشناسیم. به‌طور کلی امروز باید یک ایران‌شناس اسلام‌شناس غرب‌شناس باشیم. موضوع این است که اگر در جایی لازم است که از غرب اقتباس کنیم، باید یک اقتباس هوشمندانه داشته باشیم و بدانیم که واقعا چه کاری می‌خواهیم انجام دهیم. به‌طور یقین، فرهنگ غرب جهان‌شمول نیست و اشاعه آن در جامعه ما کاربرد چندانی ندارد. ما ملت بزرگی هستیم، تمدن‌سازیم و از پیشینه تاریخی و فرهنگی غنی برخورداریم. مکتب تشیع، یک مکتب غنی است. حال باید روی این هویت ملی و ایرانی-اسلامی کار شود. اسلام ما با اسلام اهل سنت تفاوت‌های چشم‌گیری دارد.

باید برای ساختن الگویی مناسب تلاش کنیم. این الگو نیاز به زایش و تولید دارد و یک‌شبه هم اتفاق نخواهد افتاد. پس نیاز به نهادهایی علمی احساس می‌شود که بتوانند تولید علم داشته باشند.

انقلاب، نهادی به نام ولایت فقیه را که ریشه در سنت ما دارد و کار آمدی بسیار زیادی نیز تا به حال از خودش نشان داده است، پایه‌گذاری کرد. چیزهای دیگری هم هست که ما از غرب گرفته‌ایم. مثلاً با این که ما پیش از اسلام هم دانشگاه داشتیم، رضاشاه دانشگاه را به‌عنوان یک پدیده غربی وارد جامعه ایران کرد.

شاید بتوان از این اقدام به‌عنوان یک گسست تاریخی در جامعه ایران یاد کرد.

بله، دانشگاه وارداتی با ارزش‌هایی که رضاشاه در نظر داشت، سازگار بوده است. آن دانشگاه برای پشتیبانی برنامه‌های توسعه‌ای که مدرنیزاسیون به سبک غربی در جامعه منتشر می‌کرد، تأسیس شد. وقتی می‌خواهیم جامعه را به سبک غربی نوسازی کنیم، به ترجمه معارف غربی نیاز داریم. پس با این حساب شما مصرف‌کننده معرفت تولیدشده در غرب خواهید بود؛ به‌خصوص در حوزه علوم انسانی. آن دانشگاه می‌توانست این ترجمان را انجام بدهد و آن را برنامه‌ریزی و پشتیبانی کند.

اما پس از انقلاب، ما می‌خواستیم مسیر توسعه را تغییر بدهیم و نوشتن مبتنی بر حفظ اصالت‌ها و ریشه‌ها را تجربه و دنبال کنیم. با این همه و با گذشت سال‌ها، دانشگاه‌های ما هنوز نتوانسته‌اند از آن مصرف‌گرایی خارج شوند. یعنی هنوز هم در دانشگاه‌ها، معارف غربی را در حوزه‌های علوم انسانی ترجمه و تدریس می‌کنیم. تا این‌جا کار مشکلی احساس نمی‌شود، ولی باید بتوانیم پس از این همه سال، این معارف ترجمه‌ای را نقد کنیم، و خود تولید و زایش داشته باشیم و معرفت مخصوص به جامعه خود را پیدا کنیم؛ آن هم معرفت اصیل ایرانی-اسلامی. متأسفانه تا سخن از تولید معرفت به میان می‌آید، باز هم شاخص‌های غربی مثل ISI را مطرح می‌کنیم. یعنی باز خودمان را در چارچوب‌های غربی قرار می‌دهیم و می‌خواهیم مسائل خود را در آن چارچوب حل و فصل کنیم.

در سند چشم‌انداز، الگوهای ما الگوهای استراتژیکی است که جنبه‌های جهانی دارند، ولی برآمده از تجربه‌های ایرانی و اسلامی هستند. آیا می‌توانیم این اندیشه و تجربه‌ها را جهانی کنیم؟

می‌توانیم با غایت‌گرایی موجود در اندیشه دینی‌مان این موضوع را



تبيين كنيم. حتماً لازم نيست آن را با چشم‌اندازهاي مطرح‌شده در غرب مقايسه كنيم.

علاوه بر ايجاد الگوي ايراني-اسلامي مي‌توانيم غرب‌شناسي را هم ضميمه شناخت‌هاي خود بكنيم؛ اما اين سؤال مطرح مي‌شود كه چرا صبغه ديني و اسلامي مان را افزايش نداده‌ايم. مي‌توانستيم در همه حال مبتني بر يك جهان‌بيني اسلامي حركت كنيم. اين يك ديدگاه اسلامي است. به نظر شما چه ضرورت و التزامي است كه رهبر معظم انقلاب، سندن چشم‌انداز را با چنين محتوايي كه هست آغاز كرده‌اند؟

فكر مي‌كنم ايشان از ساير افراد و نخبگاني كه در جامعه هستند، به‌مراتب جلوتر حركت مي‌كنند؛ البته من اين را ناشي از ضعف نظام برنامهريزي كشور مي‌دانم. مي‌توانيم عنوان كنيم كه چه اشكالاتي در سندن وجود دارد. در هم‌ايش ملي سندن چشم‌انداز جمهوري اسلامي ايران هم ندهايي به آن شده است؛ مثل اين كه چرا در سندن چشم‌انداز از مذهب شيعة اثني‌عشري نامي نبرده‌اند كه مي‌توان گفت: براي وحدت جهان اسلام.

من بعد از نگارش اين سندن به جمع تنظيم‌كنندگان پيوستيم. كميسيون علمي-راهبردي، راهبري اين سندن را بر عهده دارد؛ اما سندن امروز با امضاي مقام معظم رهبري براي ما مفروض است. نمي‌خواهم بگويم چه چيزهايي مي‌توانست وارد اين سندن بشود. چون در هر صورت، اين سندن به تايد مقام معظم رهبري رسيده است و وظيفه‌كنوني ما نيز اين است كه روي آن اجماع داشته باشيم. ملاك بايد همين باشد؛ چون بازگشت به عقب، سبب اتلاف انرژی خواهد شد. مي‌توان تصور كرد كه مصاديق و نكات ديگري را هم مي‌توانستيم در سندن بگنجانيم. حتي مي‌شد به گونه‌اي آن را نوشت كه ديدگاه‌هاي اقتصاددانان در پس اهداف فرهنگي سندن، كم‌رنگ‌تر به نظر آيد؛ يعني سندن چشم‌انداز را با صبغه فرهنگي تنظيم كنيم كه البته مورد تايد ايشان نيز قرار مي‌گرفت.

به هر حال بخشي از اين نظرات را مي‌توان ناشي از ديدگاه افرازي كه سندن را نوشته‌اند، انگاشت؛ ولي وقتي قرار است به تايد نهايي برسند، قيودي به آن اضافه شده است. به سمت و سوي هدايت شده كه معطوف به تفسيرهاي اصيل و متناسب با آرمان‌هاي ما باشد. اکنون در اين كه سندن حاوي يك الگوي ايراني-اسلامي و بازتاب‌دهنده هويت خود ماست و با اقتضات تاريخي، فرهنگي و اجتماعي مان هم‌خواني دارد، شكلي نيست. حال بايد اين سندن تبیین شود. اگر كساني با ديدگاه اقتصادي فقط رسيدن به جايقگاه اول منطقه را در نظر دارند، بايد بگويم اين گونه نيست. ما نمي‌خواهيم تبديل به كشور فلان و بهمان شويم كه با شاخص‌هاي غربي پيشرفت كرده‌اند و از خود اصالتی ندارند. آن كشورها صرفاً يك حاشيه و مصرف‌كننده هستند. مي‌خواهيم به بحث جهاني شدن و ارتباط آن با سندن چشم‌انداز شورمان اشاره كنيم.

كساني كه مدل غربي توسعه را جهان‌شمول دانسته و آن را براي ما تجويز مي‌كنند به واقع پيشنهاده‌شان اين است كه جهاني شدن را بپذيريم و به بهانه انطباق با اين الگو در زمره يكي از اعضاي سازمان تجارت جهاني در بياييم.

به نظر من با اين حركت، كشور به يكي از حاشيه‌هاي تمدن غرب تبديل و تضادهاي ما تشديد مي‌شود و تمام تلاش‌هاي اين سه دهه و اندي از بين خواهد رفت. يعني با قبول نظام سرمايه‌داري وارد فاز جديدي از جهاني شدن مي‌شويم. از منظر تاريخي، غرب نظام‌هاي سرمايه‌گذاري را از طريق نهادهاي مخصوص به خود به‌وجود آورده است و با كمك تبليغات ايدئولوژيكي سعي مي‌كند شيوه‌هاي سياست، اقتصاد و اداره كشورهاي غرب را جهان‌شمول جلوه دهد و آن‌ها را جهاني نشان دهد.

شايد در دنيا شورهايي وجود داشته باشند كه فاقد چنين پيشينه تاريخي باشند و فكر كنند راه بقاي شان در اين است كه خود را با آن شرايط انطباق دهند و به‌راحتي نظم جديد را بپذيرند. ولي ما

در ايران به لحاظ تاريخي از فرهنگ و تمدن ايراني-اسلامي غني و مفاخر علمي و ادبي برخورداريم، و مي‌توانيم به آن‌ها اتكا كنيم و الگوي جديدي ارائه دهيم به همان گونه‌اي كه در سندن، تحت عنوان «الهام‌بخش» در جهان اسلام از آن نام برده شده است. اما رسيدن به اين الگو مستلزم تلاش عمومي، تأسيس نهادهاي جديد و توليد معرفت جديد و اصيل است. دانشگاه‌ها در غرب، مراكز توليد متخصص‌اند. شخصيت‌هايي از آن دانشگاه‌ها بيرون مي‌آيند كه در جزيي‌ترين و ريزترين مسائل تخصص دارند، چون تخصص آن‌ها نياز بازار تقاضاست.

درواقع، در دوران مدرن، جهان غرب با شرايط آرماني آموزشي به اين تخصص نائل شده است. البته اين افراد متخصص توانايي درك كل را از دست مي‌دهند و به تعبير كساني كه در حوزه سرمايه‌داري پژوهش داشته‌اند، به يك چرخ‌دنده يا مهره در ماشين سرمايه‌داري تبديل مي‌شوند و نمي‌توانند نظم موجود در آن شرايط را تغيير دهند. چيزي كه «ماكس وبر» از آن به عنوان «قفس آهني» ياد مي‌كند. انسان متخصص در سيستم سرمايه‌داري غرب در اين قفس آهني اسير مي‌شود و راهي براي بيرون آمدن ندارد. حال اگر دانشگاه‌هاي ما، انسان‌هاي متخصص مورد نياز غرب را تربيت كنند، چون در بازارهاي داخلي براي آن‌ها تقاضا نداريم، بحث فرار مغزها پيش مي‌آيد. ما مي‌خواهيم يك نظم بديع ارائه كنيم، پس بايد به تربيت انسان‌هاي چندبعدی اهتمام بورزيم. خوش‌بختانه مؤسسه‌اي هم در كشور وجود دارند كه در حوزه معرفت ديني مشغول به كار تخصصي شده‌اند. از اين دست موسسات مي‌توان

ماملت بزرگي هستيم،
تمدن سازيم و از پيشينه
تاريخي و فرهنگي غني
برخورداريم. مکتب تشيع، يك
مکتب غني است. حال بايد
روي اين هويت ملي و ايراني-
اسلامي كار شود. اسلام ما با
اسلام اهل سنت تفاوت‌هاي
چشم‌گيري دارد

در ایران به لحاظ تاریخی از فرهنگ و تمدن ایرانی- اسلامی غنی و مفاخر علمی و ادبی برخورداریم، و می‌توانیم به آن‌ها اتکا کنیم و الگوی جدیدی ارائه دهیم به همان گونه‌ای که در سند، تحت عنوان «الهام‌بخش» در جهان اسلام از آن نام برده شده است

از دانشگاه امام صادق (ع) نام برد. حوزه‌های علمیه هم گرایش به تخصص پیدا کرده‌اند که از نیازهای ضروری امروز ماست. در عین حال روحانیان هم به تحصیل و فراگیری علوم جدید روی آورده‌اند. این روند مثبتی است و چنین الگویی می‌تواند الگوی توسعه نامیده شود.

متأسفانه در دانشگاه‌های ما و در حوزه‌های مرتبط با علوم انسانی این روند وجود ندارد. دانشگاهیان ما کم‌تر به مطالعه تاریخ تمدن و فرهنگ ایرانی و معارف اسلامی و شیعی پرداخته‌اند. آن قدر که روحانیان به تحصیل علوم جدید دانشگاهی روی خوش نشان داده‌اند، دانشگاهیان ما از تحصیل معارف اسلامی استقبال نکرده‌اند. این یک نقص آشکار است، شاید به این دلیل که دانشگاه به ترجمه‌گرایی تمایل دارد.

از سخنان شما این حقیقت آشکار می‌شود که هنوز دانشگاه به‌عنوان یک مرکز تولید علم نتوانسته است به ایجاد و برقراری این نظم بدیع که مبتنی بر تولید معرفت اصیل است، کمکی بکند. پیشنهاد شما برای تغییر این روی کرد و حرکت در این مسیر چیست؟

وقتی ما می‌خواهیم تولید علم داشته باشیم و آن را هم نقد کنیم، نیاز به شناخت مبانی غرب و مبانی جامعه خودمان احساس می‌شود. کار، کار سختی است و نیازمند افرادی است که پژوهش‌های بنیادین انجام دهند؛ هر چند در جامعه، تأمین منابع مالی برای پژوهش اندک است.

اقدام روحانیت در تأسیس مراکزی مثل دانشگاه امام صادق (ع) در تهران و مؤسسه امام صادق (ع) در قم اقداماتی بنیادی بوده که به‌صورت خصوصی هم دنبال شده است.

به نظر من این روند باید به‌نوعی تقویت شود. در خصوص دانشگاه‌ها این اتفاق باید بیفتد. حضرت امام (ره) نیز تأکید داشتند که علوم انسانی اگر اصیل، واقع‌گرا و اسلامی نباشد، به‌جز انحراف از آن، چیزی حاصل نخواهد شد. اگر نظری به حوزه مدیریت شهری بیندازید، خواهید دید که فاقد الگویی است که تشخیص و معیار ایرانی و اسلامی داشته باشد. کسانی که مسؤلیت اداره شهر را بر عهده دارند از الگوهای استفاده می‌کنند که ماهیت غربی دارد. این موضوع به دانشگاه‌های ما بر می‌گردد. باید آن‌ها را بازمهندسی کرد. من حوزه‌ها را موفق‌تر می‌بینم، اگر چه فاصله آن‌ها هنوز با جایگاه ایده‌آل‌شان زیاد است. به‌عنوان کسی که مدرس این گونه مراکز هستم و در مقاطع تکمیلی تدریس می‌کنم، اقبال بیش‌تری از روحانیان به فراگیری زبان انگلیسی می‌بینم تا افراد دیگری که معارف غربی را در دانشگاه‌ها می‌آموزند.

شاید علت این است که روحانیت به محض وارد شدن به حوزه اداره عمومی، به‌نوعی احساس نیاز بیش‌تری را نسبت به آموزش زبان انگلیسی در خود می‌بینند؛ یعنی شما باید آشنا به زبان باشید و درک درستی از آن احساس کنید تا بدانید در غرب چه دستاوردهایی حادث شده است.

یکی از مشکلات ما این است که معارف غربی و اسلامی را می‌خوانیم ولی هیچ نتیجه‌ای از آن‌ها حاصل نمی‌کنیم. پایان‌نامه‌های دانشجویان ما یک بخش غربی دارد و یک بخش اسلامی، ولی تلفیق و نتیجه‌گیری خاصی از آن‌ها به‌دست نمی‌آید. البته هر فرد پژوهش‌گری هم نمی‌تواند این کار را انجام دهد.

به‌طور کلی ما نیاز به یک بازمهندسی در حوزه و دانشگاه داریم که باید متناسب با نیازهای امروز و متناسب با الگوی توسعه ایرانی- اسلامی باشد. شاید عدم استقبال دانشگاهیان به فراگیری علوم حوزوی ناشی از نحوه و نوع کتاب‌های آنان باشد. همان‌گونه که می‌دانید کتاب‌های مرتبط با علوم دانشگاهی بسا ادبیات و زبان و شکل خاصی تهیه می‌شوند، در صورتی که کتب علوم حوزوی به‌خاطر قدمتی که دارند به نوعی دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند. به نظر شما آیا این موضوع می‌تواند یکی از

علت‌های عدم توجه دانشگاهیان به علوم حوزوی باشد؟

شاید بتوان این موضوع را هم متصور بود. منظور من بازمهندسی شامل یک بعد سخت مانند همین ساختارهاست و یک بعد نرم مانند فرهنگ و ارزش‌های اخلاقی حاکم بر آن نهاد.

یکی از مشکلات ما بعد از انقلاب این است که سنت‌های خوب حوزه را کم‌رنگ کرده‌ایم. سنت‌هایی مانند نقد، مباحثه و خواندن متون اصیل در حوزه که آن‌ها را بوروکراتیزه کردیم و خواستیم به سبک دانشگاه‌ها متریقی شوند تا متون ساده بخوانند.

شبیه به کارخانه‌ای که محصولات استاندارد و شبیه به هم را به‌شکل انبوه تولید می‌کند. شاید مدیران و سرپرستان حوزه‌ها چون احساس می‌کردند که به فارغ‌التحصیلان بیش‌تری نیاز دارند، نظام بوروکراتیک را انتخاب کردند. به‌مرور همان ضعف دانشگاه‌های ما در حوزه علوم انسانی به حوزه‌ها نیز انتقال یافت. با این کار سنت‌هایی مثل فقدان مدرک‌گرایی، خواندن متون اصیل، مباحثه و خواندن متن به زبان اصلی کم‌رنگ شد. از این رو فارغ‌التحصیلان ما نخیه نخواهند شد، و صرفاً در حد تحصیل کردگانی شبیه به هم باقی می‌مانند. این نوعی ضعف است که در سیستم آموزشی ما رخنه کرده است. دانشگاهیان ما علاوه بر این که سنت‌های خوب حوزه را درک نکردند، متون معارف و ادبیات ایرانی را نیز نخواندند. دانشجویان ما از حکمتی که در شعرای کهن ما نظیر مولوی و حافظ و سعدی وجود دارد، غافلند. نه با این ادبیات آشنا هستند، نه با این تاریخ، نه با آن سنت‌ها، نه با معارف اسلامی و شیعی و نه به شناخت ائمه معصومین همتی گماشته‌اند. در دانشگاه‌ها ما سرچشمه‌های معارف اسلامی را کنار گذاشته‌اند و یافته‌های ذهنی دیگران را می‌خوانند.

آموزش و پرورش قدیم ما چگونه بود؟ در قدیم، کلیله و دمنه می‌خواندند، قرآن قرائت می‌کردند و حکمت‌های متون ادبی را فرا می‌گرفتند. آن‌ها را دریافته بودند هرچند نمی‌توانستند بسط و نشر دهند و در قالب فرضیات و تئوری آموزشی ما نمی‌گنجید.

امروزه حوزه‌های علوم انسانی در دانشگاه‌های ما این مشکلات را حس می‌کنند. علوم و معارف قدیم را به کناری گذاشته‌اند و به‌نوعی ریشه‌ها را قطع کرده‌اند. همه در حال ترجمه علوم به سر می‌برند و اگر حوزه‌ها هم به این روش رو بیاورند، از همان اسائیدی که معارف غربی را ترجمه کرده‌اند، استفاده می‌کنند.

اشاره کردید که مبانی ایرانی- اسلامی می‌تواند نقطه شروعی برای فرهنگ‌سازی ما باشد. به نظر شما آیا می‌توان در بستر آموزش پیش از دانشگاه یا مقطع تحصیلات عالی به این موضوع پرداخت و با استفاده از تجربه اساتید و پژوهش‌گران، این کار را به‌صورت منظم پی‌گیری کرد؟

باید بدانیم که آرمان آموزشی مورد نظر ما در گرو تربیت چه نوع نیروی انسانی است. الان فقط به تربیت انسان‌های متخصص مشغول هستیم و به‌نوعی آرمان‌مان منطبق بر آرمان آموزشی غرب شده است. در صورتی که اقتصاد و نظام، علاوه بر انسان‌های متخصص و صاحب فن نیاز به موارد دیگری هم دارد که اولویت آن‌ها برای ما ضروری‌تر است. شاید اصلاً نخواهیم در الگوی توسعه، نظم زندگی را عقلانی و تخصصی کنیم یا نخواهیم حیات را این قدر بسته نگه داریم و عقلانی برخورد کنیم که افراد نتوانند اعضای خانواده‌شان را ببینند. شاید در الگوی توسعه‌ای که مد نظر ماست، کلان‌شهرهای این‌چنینی و ساختمان‌های مرتفع نداشته باشیم. شاید نخواهیم آموزه‌های دینی‌مان را وارد شهرسازی و لایه‌های اجتماعی‌مان بکنیم. باید ببینیم آن نظام چه آرمان آموزشی و تربیتی را اشاعه خواهد داد.

امروز در دانشگاه‌های ما چند مرکز مطالعات غرب شناسی وجود دارد؟

دانشجویان یک نگاه سنتی به این درس دارند. به آن‌ها گوش زد کرده‌ام که در اینترنت جست‌وجو کنید و ببینید چند دانشگاه



ماهیت تمدن غرب، آمیخته با سلطه‌طلبی است؛ چنانچه از طریق تکنولوژی بر طبیعت تسلط یافته است. ولی ما نباید مرعوب چنین تمدنی بشویم. اگر شناخت عمیقی داشته باشیم، می‌توانیم از این تمدن اقتباس کنیم؛ در عین حال که مبانی یک تمدن ایرانی اسلامی را نیز پایه‌ریزی کنیم؛ چرا که ما قابلیت آن را داریم. اگر امروز با ساخت فیلم‌هایی نظیر «۳۰۰»، فرهنگ و هویت ما را هدف قرار می‌دهند، به این علت است که می‌دانند اگر فضای لازم برای ما فراهم شود، قابلیت فرهنگ‌سازی و ایجاد یک تحول جهان‌شمول را دارا هستیم.

البته سند چشم‌انداز ایران خیلی بلندمرتبه و آینده‌نگر است، چیزی که مقام معظم رهبری از آن به یک چشم‌انداز چندساله تعبیر کردند. ممکن است افرادی بگویند که این کار شدنی نیست، ولی اگر ملت ما عزم جزمی برای این کار داشته باشد، می‌تواند به آن برسد. پرداختن به نظام آموزشی، موضوع بسیار مهمی است. باید به تربیت افرادی چندبعدی همت بگذاریم که به تاریخ، فرهنگ، میراث و معارف اسلامی وقوف کامل داشته باشند؛ مدیرانی که به انجام این امور الزام داشته باشند. پرورش مدیر بدون به‌کارگیری این الگوها کار بی‌معنایی است. شکل‌دادن به این الگوها که ذیل الگوی توسعه ایرانی-اسلامی قرار می‌گیرد، اگر بدون پرورش و تعلیم و تربیت مدیران صورت بگیرد، کاری ابتر و بیهوده خواهد بود و آن‌چه که ما به‌دنبالش هستیم عملی نخواهد شد. مدیران دانش‌آموخته غربی، همانی را در جامعه پیاده می‌کنند که در غرب خوانده‌اند. این‌ها ثمره‌ای جز ترویج تضاد در جامعه نخواهد داشت.

توسعه در ایران به‌نوعی همان مفهوم لغت development است. نگاه شخصی شما به این مدل از توسعه چیست؟ آیا باید هر نوع مدل توسعه در ایران را تقلیدی از غرب بدانیم؟
دغدغه من در تدریس مدیریت اسلامی، تعمق در همین موضوع است که بتوانیم آن نگاهی را که در این مورد به‌خصوص دارم، به دانشجویان منتقل کنم. ما در مقام مدیریت، به‌دنبال پاسخ‌گویی به نیازهای روان‌شناختی، اجتماعی، زیبایی‌شناختی و معنوی انسان‌ها و بهبود کیفیت زندگی آن‌ها هستیم. تئوری‌های مدیریتی در فرهنگ غربی نیز همین‌گونه است. ولی اگر به یک تئوری مدیریتی ایرانی-اسلامی بپردازیم، به‌یقین بهتر از یک الگوی غربی می‌تواند به نیازهای فیزیولوژیکی، روانی و زیبایی‌شناختی جامعه ما پاسخ دهد، زیرا کیفیت زندگی یک ایرانی مسلمان، با کیفیت زندگی یک انسان غربی متفاوت است.

در زندگی غربی یأس هست، افسردگی هست، سستی روابط خانوادگی هست؛ در عین حال که شاید در ظاهر، بهره‌وری بالایی داشته باشد. نگاه ما به غرب باید بی‌طرفانه و علمی باشد. ■

آمریکایی و غربی دارای مراکز اسلام‌شناسی هستند؟ و چه تعداد از آن‌ها ژورنال‌های کارشناسی و قابل قبول در این خصوص ارائه می‌کنند؟ وقتی آن‌ها در این زمینه تحقیق می‌کنند، اولین سؤالی که به ذهن‌شان می‌رسد این است که نظام آموزشی غرب چه هدفی از تشکیل این مراکز دارد؟

ما نیز به‌نوبه خود به نهادهایی نیاز داریم که بتوانیم غرب را تحلیل کنیم و آن را به‌خوبی بشناسیم. برای شناخت ایران و اسلام، اقداماتی در سال‌های اخیر صورت گرفته است، ولی از نظر کمی و کیفی نیاز به گسترده‌تری احساس می‌شود. باید بودجه مستقلی برای پژوهش و تحقیقات بنیادین در نظر گرفته شود و پژوهش‌گران تقویت شوند. باید در نظر داشت وقتی برای اداره یک کشور مدیر تربیت می‌شود، به این معناست که همه چیز در اختیار آن سیستم تربیتی قرار دارد. وقتی مدیری را تربیت می‌کنیم، مفهوم آن این است که مشغول پیاده‌کردن تفکرات خود هستید. اگر مدیری، معارف غربی را بخواند، لاجرم تفکرات غربی را اجرا می‌کند و این برای مملکت ما زیان بزرگی است. با این حساب، پرورش در ایران استراتژیک چگونه باید باشد؟ چه معارف و شناخت‌هایی باید به دانشجویان داده شود تا مجری الگوهای مورد نظر باشند. بنابراین بدون الگوی توسعه ایرانی-اسلامی نمی‌توان مدیریت اسلامی داشت.

یعنی به‌طور ملموس این پارادوکس در واقعیت زندگی افراد جامعه مشهود است؟

مردم احساس می‌کنند که ولایت فقیه در رأس نظام اسلامی قرار دارد ولی احساس‌شان در سطوح دیگر متضاد است. این که می‌بینند مدرنیزاسیون شهرسازی، اقتصاد و فرهنگ‌شان با هم سازگار نیست و یا حداقل آن چیزی نیست که آرمان آن را در سر می‌پروراند. این‌گونه است که این تضادها آشکار می‌شود. ضرورت آموزش و پرداخت به مؤلفه‌هایی نظیر بازمهندسی حوزه و دانشگاه می‌تواند به رفع این تضاد کمک کند.

موضوع این است که برنامه‌های متناسب با ایران اسلامی، فرهنگ دینی و اصول اعتقادی ما تدوین شود، حال مهم نیست که قله‌های معرفتی آن را از غرب وام گرفته باشیم. یعنی نگاه به سند چشم‌انداز هم نوعی نگاه مدیریتی باید باشد. نظر شما چیست؟

تمدن غربی در اقتصاد، سیاست، معماری، فرهنگ و هنر دارای وجوه و منظومه منسجمی است. داعیه جهان‌شمولی و جهانی‌شدن هم دارد و به‌نوعی قصد دارد سایر تمدن‌ها را به حاشیه براند. در حوزه علم و تکنیک و تسلط بر طبیعت هم حرف نخست را می‌زند، ولی موفقیت یا عدم موفقیت آن در حوزه انسان‌سازی نیاز به پژوهش و بررسی دارد.

اگر امروز با ساخت فیلم‌هایی نظیر «۳۰۰»، فرهنگ و هویت ما را هدف قرار می‌دهند، به این علت است که می‌دانند اگر فضای لازم برای ما فراهم شود، قابلیت فرهنگ‌سازی و ایجاد یک تحول جهان‌شمول را دارا هستیم